

مفهوم‌سازی گفتمان ژئوپلیتیکی تروریسم؛

تصویرسازی ژئوپلیتیکی دولت بوش از خاورمیانه

دکتر زهرا احمدی پور* - استاد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس
رضا جنیدی - دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس
فردوس آقا گل‌زاده - دانشیار زبان شناسی، دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۱۰

چکیده

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از رویکرد ژئوپلیتیک انتقادی درصدد تبیین مفهوم گفتمان ژئوپلیتیکی تروریسم است. آنچه تروریسم را به گفتمانی ژئوپلیتیکی تبدیل می‌کند، تعاریف متفاوت حکومت‌ها از تروریسم و استفاده ابزاری از آن جهت توجیه اقدامات ژئوپلیتیکی خود می‌باشد. گفتمان ژئوپلیتیکی تروریسم را به‌سختی می‌توان چیزی بیش از "معجونی استعاری از اصطلاحات خاص سیاسی" دانست که هر یک از قدرت‌ها در راستای تأمین منافع خود در صدد تعریف آن هستند و در راستای مقبول جلوه دادن آن در نظر افکار عمومی با یکدیگر رقابت می‌کنند.

مقاله حاضر در جهت تبیین این مفهوم، گفتمان ژئوپلیتیکی تروریسم در دولت بوش را بر اساس تحلیل انتقادی گفتمان، به‌عنوان نمونه‌ای موردی، مورد تحلیل قرار می‌دهد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که دولت بوش، در فرایند تصویرسازی ژئوپلیتیکی خود از خاورمیانه، از دوگانه‌های مختلفی که از گفتمان تروریست بر ساخته می‌شود، بهره می‌گیرد تا ضمن هویت‌سازی، مداخلات ژئوپلیتیکی خود در سطح جهان به‌ویژه در عراق و افغانستان را توجیه نماید. مهم‌ترین این دوگانه‌ها عبارتند از: خوب در برابر بد؛ قانون‌مداری در برابر قانون‌شکنی؛ تمدن در برابر بربریت؛ و آزادی در مقابل استبداد.

واژه‌های کلیدی: گفتمان ژئوپلیتیکی تروریسم، ژئوپلیتیک انتقادی، تصویرسازی ژئوپلیتیکی، دوگانه انگاری، دولت بوش.

مقدمه

تروریسم به‌عنوان یک پدیده سیاسی- اجتماعی که ساختاری ایهام‌گونه و روایی دارد، را به‌سختی می‌توان به‌گونه‌ای تعریف نمود که مورد توافق تمام گفتمان‌ها واقع شود. همان‌گونه که وی‌تیک اشاره می‌کند هیچ تعریف توافق شده‌ای در مورد تروریسم وجود ندارد؛ زیرا این کلمه مکرر با معانی ذهنی و شخصی گره می‌خورد که این معانی برای توجیه رفتار یک طرف و در مقابل محکوم کردن طرف دیگر استفاده می‌شود (Wardlaw, 1989; Bhatia, 2009). لذا می‌توان گفت که تروریسم ذاتاً یک عمل سیاسی است که در یک فرایند دقیق محاسباتی از طرف گروه‌های تروریستی و علیه گروه‌های هدف شکل می‌گیرد. بنابراین، هر تعریفی از تروریسم ذاتاً یک کنش سیاسی است که به‌عنوان ابزاری سازمانی در دست سیاستمداران بوده تا اینکه بیشتر مفهومی آکادمیک باشد؛ چرا که هر تعریف از تروریسم مبتنی بر قدرت سیاسی است و حکومت‌ها با زدن برچسب تروریست به دشمنان خود می‌توانند قدرت‌شان را افزایش دهند. از این‌رو، می‌توان گفت که تروریسم معجونی استعاری از اصطلاحات خاص سیاسی است که هر یک از قدرت‌ها در راستای تحقق اهداف ژئوپلیتیکی خود، تعریف متفاوتی از آن ارائه می‌کنند و برای تثبیت تعریف مدنظر خود با سایر رقبا به بازی‌های زبانی متوسل می‌شوند. با توجه به این مهم، مقاله حاضر در صدد است فرایند برساخت گفتمان ژئوپلیتیکی تروریسم در دوره بوش را با تأکید بر دوره پس از ۱۱ سپتامبر از منظر ژئوپلیتیک انتقادی مورد تحلیل قرار دهد و پیامدهای ژئوپلیتیکی آن را در منطقه خاورمیانه تحلیل نماید. توجه این مقاله به ژئوپلیتیک انتقادی از آن‌رو است که این رویکرد توجه ما را به تصورات ساخته شده از حکومت ملی، ایدئولوژی‌ها و فرهنگ‌ها که در درون گفتمان قدرت، فضا و سرزمین شکل گرفته‌اند، معطوف می‌کند (Mawdsley, 2008, Agnew, 2003 and Dalby & ÓTuathail, 1998). ژئوپلیتیک انتقادی بخشی از دانش ژئوپلیتیک است که به‌دنبال آشکارسازی سیاست‌های پنهان و پشت پرده دانش ژئوپلیتیک است (ÓTuathail et al,

2001). ژئوپلیتیک انتقادی چنین فرض نمی‌کند که «گفتمان ژئوپلیتیکی» زبان حقیقت و درستی است، بلکه آن را به‌عنوان گفتمانی تلقی می‌کند که در صدد برساخت حقیقت است. بر این اساس، مقاله در صدد است نحوه قرائت دولت بوش از تروریسم را با تمرکز بر کشورهای منطقه خاورمیانه به‌ویژه عراق و ایران مورد تحلیل قرار دهد و پیامدهای ژئوپلیتیکی آن را نیز تبیین نماید. استدلال مقاله این است که ایالات متحده به‌ویژه در دولت بوش با برساخت دو نیروی «خیر» یعنی آمریکا و هم‌پیمانانش و «شر» شامل تروریست‌ها و کشورهای که از آنها حمایت می‌کنند، در صدد قطبی‌سازی جهان و تقدس بخشیدن به جنگ با تروریسم است. ایالات متحده با طرح این ادعا که نیروی شر قصد دارد به تمدن و فرهنگ آمریکائی آسیب برساند، ضمن هویت‌سازی در سطح ملی، مداخلات ژئوپلیتیکی خود در مناطق مختلف جهان به‌ویژه در جنوب غرب آسیا را توجیه می‌کند.

روش تحقیق

این مقاله نظریه گفتمانی لاکلاو و موفه را به‌عنوان روش تحقیق به‌کار گرفته است. مفهوم مفصل‌بندی نقش مهمی در نظریه گفتمان دارد. عناصر متفاوتی که جدا از هم شاید بی‌مفهوم باشند، وقتی در کنار هم در قالب یک گفتمان گرد می‌آیند، هویت نوینی را کسب می‌کنند. لاکلاو و موفه برای ربط‌دادن و جوش‌دادن این عناصر به هم‌دیگر از مفهوم مفصل‌بندی سود می‌جویند. به‌عبارت دیگر، «مفصل‌بندی به گردآوری عناصر مختلف و ترکیب آنها در هویتی نو» می‌پردازد (Howars, 1988: 163). هنگامی که یک عنصر در ساختار یک گفتمان وارد و مفصل‌بندی شود و موفه نامیده می‌شود. در نظریه لاکلاو و موفه قلمروی که گفتمان‌ها عناصر خود را از آن بر می‌گیرند و تبدیل به وقته‌هایی در ساختار خود می‌کنند قلمرو گفتمانی نامیده می‌شود. وقته‌های متفاوت موجود در یک گفتمان می‌بایست توسط نقطه‌ای (نقطه‌ی گره‌گاهی) به یکدیگر متصل شوند تا گفتمان تشکیل یک کل ساختماندهد و به‌طور موقت تثبیت شود. هنگامی که وقته‌های متفاوت پیرامون یک دال برتر گرد هم آمدند، جریان تفاوتها به‌طور نسبی تثبیت و یک گفتمان ظاهر می‌شود. پس از ظهور یک گفتمان، در صورتی که این گفتمان بتواند

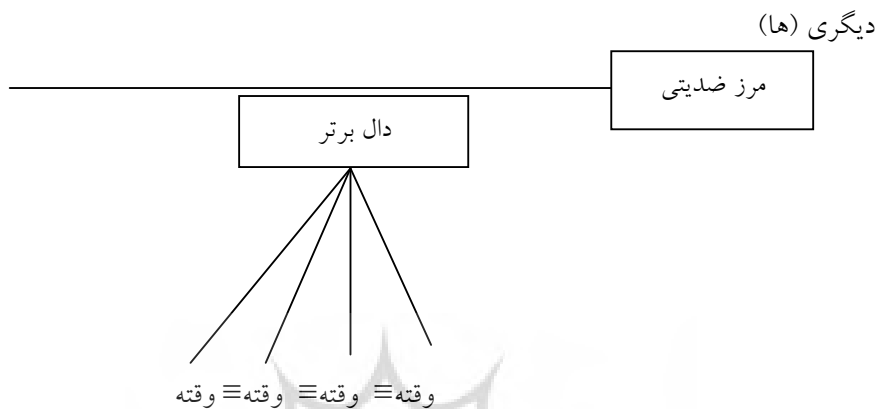
بدیل‌های گوناگون دیگری را با روش‌های مختلف سرکوب نماید، می‌تواند با در کنار هم قرارگرفتن وقته‌های دیگر یا همین وقته‌ها اما حول نقطه گره‌گاهی دیگری شکل گیرد، این گفتمان تبدیل به یک گفتمان هژمونیک در عرصه اجتماعی می‌گردد.

در این پژوهش از "ضدیت" به‌عنوان ابزار تحلیلی برای بررسی چگونگی تلاش یک گفتمان برای شکل‌گیری صورت‌بندی هژمونیک و بررسی وقته‌های این صورت‌بندی استفاده می‌شود و بر این اساس مدل تحلیل لاکلاو و موفه (شکل شماره ۱) ارائه می‌شود.

الگوی تحلیلی زیر به‌عنوان راهنمای تحلیل متن‌ها پیشنهاد می‌شود. این الگوی تحلیلی با اقتباس از الگوی پیشنهادی لاکلاو برای تحلیل انقلاب اکتبر روسیه براساس نظریه هژمونی خود و توضیح و جرح و تعدیلی که توماسن بر روی آن انجام داده ترسیم شده است: لاکلاو این الگو را برای توضیح اینکه چگونه یک مفصل‌بندی هژمونیک می‌شود و به گفتمان غالب تبدیل می‌گردد، پیشنهاد می‌کند. در این الگو، وقته‌ها یا دال‌های خاص هریک براساس منطق تفاوت در کنار یکدیگر قرار گرفته و یک خواست یا مطالبه را بازنمایی می‌کنند. علامت ≡ در میان هریک از این وقته‌ها بیان‌کننده وجود رابطه هم‌ارزی میان این وقته‌هاست (Jahangiri and Fatahi, 2011: 30).

دالی که در بالای این زنجیره هم‌ارزی قرار می‌گیرد دال برتر دالی است که بنا به محتوای خاصی که دارد می‌توان آن را دال «تهی» نامید. مرز ضدیتی به‌مثابه امری ضروری برای تأسیس یک هژمونی، مرز میان قلمرو گفتمانی یا عناصر شناور و وقته‌های خاصی را که در گفتمان مفصل‌بندی شده‌اند ترسیم می‌کند. این مرز برپایه تولید «دیگری» تأسیس شده و تا زمانی که این دیگری‌ها پابرجا باشند و این مرز بتواند گفتمان را از قلمرو گفتمانی متمایز سازد، هژمونی گفتمان استمرار می‌یابد. اما به‌محض شکسته‌شدن این مرز هژمونی نیز از هم متلاشی می‌شود. به‌عبارتی، شرط اساسی تشکیل یک صورت‌بندی هژمونیک حضور ضدیت‌هاست (Behrooz Lak, 2006: 146).

شکل شماره ۱: مدل تحلیل لاکلاو و موفه



(Behrooz Lak, 2006: 30).

مفاهیم نظری

مفهوم بازنمایی ژئوپلیتیکی

بازنمایی به رویه‌ای اطلاق می‌شود که طی آن اندیشه‌ها، باورها، ارزش‌ها و تصاویر تولید شده و معنا می‌یابند (Gallaher & et al, 2009: 308). حال استدلال می‌کند که واقعیت به‌نحو معناداری وجود ندارد و بازنمایی یکی از شیوه‌های کلیدی تولید معناست. معنا صریح یا شفاف نیست و از طریق بازنمایی در گذر زمان، یک‌دست باقی نمی‌ماند. بی‌تردید، جهان مستقل از بازنمایی‌هایی که در آن صورت می‌گیرد، وجود دارد. لیکن معنادار شدن جهان در گرو بازنمایی آن است. بازنمایی فرهنگی و رسانه‌ای نه امری خنثی و بی‌طرف، که آمیخته به روابط و مناسبات قدرت جهت تولید و اشاعه معانی مرجح در جامعه در راستای تداوم و تقویت نابرابری‌های اجتماعی است (Hall, 2003).

ژئوپلیتیک نوعی پراکتیس جانبدارانه برای بازنمایی سیاست فضایی است. در این بازنمایی، قدرت‌های مرکزی و دولت‌های هژمونیک^۱ و طبقات حاکم نقش مسلط را دارند. بازنمایی^۱

1- Hegemonic States

خود نوعی عمل گفتمانی است. بازنمایی‌های ژئوپلیتیکی همچنان‌که ایولاکست و ژیلن (110: 2000) می‌گویند، در نخستین گام خود به‌معنای مشارکت عقاید و اندیشه‌ها و به‌ویژه مشارکت ارزش‌ها میان تمام افراد یک گروه یا یک ملت، برای به هیجان آوردن و بسیج آنهاست. در بازنمایی‌های ژئوپلیتیکی ابعاد فضایی بسیار اهمیت دارند، زیرا این سرزمین‌ها هستند که مورد مناقشه می‌باشند.

پراکتیس بازنمایی در تحلیل ژئوپلیتیکی نمی‌تواند بیرون از ارزش‌ها و هنجارها و ایدئولوژی صورت پذیرد. به‌عبارت دیگر، ابژه‌هایی که بازنمایی می‌شوند جدای از انتظارات و اهداف سوژه (دولت، سیاستمدار، طبقه حاکم و حتی منتقدین) نیستند. در نتیجه عملی جانبدارانه، ارزشی و ایدئولوژیکی اند (Moradi, 2011). بازنمایی افزون بر گستردگی قلمرو، امروزه از این حیث مهم‌تر شده است که با قدرت عجین شده و موجبات هژمونی و سلطه را فراهم آورده است ... و این موضوعی است که بازنمایی را با ژئوپلیتیک پیوند می‌زند.

گفتمان ژئوپلیتیکی

گفتمان‌ها نوع و چگونگی نگرش افراد به مسائل را شکل می‌دهند. گفتمان ژئوپلیتیکی نوعی عمل و فرایند بازنمایی فضایی است. به‌عبارت دیگر، گفتمان ژئوپلیتیکی نوعی قرائت و نگارش سیاست فضایی است. گفتمان ژئوپلیتیکی نقش محوری در کنترل و مدیریت فضا و نظم ژئوپلیتیکی و پراکتیس فضایی دارد. جان اگنیو و استوارت کوربریج در کتاب کنترل فضا، گفتمان ژئوپلیتیکی را این‌گونه تعریف کرده‌اند: "گفتمان ژئوپلیتیکی نحوه نگارش و قرائت جغرافیای اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر اساس پراکتیس سیاست‌های اقتصادی و خارجی در دوره‌های مختلف نظم ژئوپلیتیکی^۲ است" (Agnew and Corbridge, 1995: 46).

اتوا و اگنیو نیز گفتمان را به‌عنوان «مجموعه‌هایی از منابع فرهنگی - اجتماعی که توسط

1- Representation

۲- نظم ژئوپلیتیکی الگوهای ثابت سیاست جهانی در دوره‌ای مشخص است که بوسیله قدرت‌های اصلی ایجاد می‌شود. مکانیزم تحول نظم ژئوپلیتیکی براساس الگوی تحول پارادایمی است.

مردم در تعبیر و تفسیر مقصود و مفهوم دنیایی آنها و اقدامات آنها استفاده شده است، به کار می‌برند. از نظر آنها گفتمان‌ها یک سخنرانی ساده یا متن یک بیانیه نیست بلکه قواعدی است که به وسیله آن سخنرانی یا نوشتن بیانیه‌ها هدفمند و معنادار می‌شود. مباحث و گفتمان‌ها، نوشتن، صحبت کردن، شنیدن و عمل کردن فرد را معنادار می‌کند. گفتمان‌ها مجموعه‌ای از توانایی‌ها و یک گروه از قواعد هستند، به گونه‌ای که خوانندگان، شنوندگان و سخنرانان و حضار را قادر سازند که آنچه را می‌شنوند و یا می‌خوانند، درک کنند و به آنها این توانایی را ارائه می‌کند تا کاملاً هدفمند و منظم مفهوم آنچه را می‌خوانند و می‌شنوند دریافت نمایند (ÓTuathail and Agnew, 1992: 192 & Dalby:1990: 7). در این باره، اتوا معتقد است، گفتمان‌های ژئوپلیتیکی «قواعد برتری‌اند که به وسیله صاحب منصبان و رهبران در ساخت و بازنمایی سیاست‌های جهانی استفاده می‌شود (ÓTuathail: 2002: 607). در مجموع گفتمان ژئوپلیتیکی مبتنی بر این پرسش بنیادین است که جغرافیای اقتصاد سیاسی بین‌الملل و فضا چگونه نگاشته و قرائت می‌شود.

گفتمان ژئوپلیتیکی تروریسم

آگوستین در کتاب «شهر خدا» می‌نویسد: «اسکندر مقدونی یکی از دزدان دریائی را اسیر کرد و از او پرسید چگونه جرأت می‌کنی دریا را دچار آشوب کنی، دزد دریایی در پاسخ پرسید که تو خود چگونه جرأت می‌کنی جهان را دچار آشوب کنی؟! چون من آن کار را تنها با یک کشتی کوچک انجام می‌دهم مرا دزد دریائی می‌خوانند و تو چون همان کار را با ناوگانی بزرگ انجام می‌دهی تو را "امپراتور" می‌گویند» (Bashirieh, 2004: 36-37).

داستان مزبور اشاره به این موضوع دارد که هیچ چیز معناداری، از جمله تروریسم، خارج از گفتمان وجود ندارد. موضوع تعریف واژه‌ای مانند تروریسم را نیز آن گونه که آکس اشمید هم می‌گوید نمی‌توان منفک از مرجع تعریف‌کننده‌اش دانست (Firahi and Zahiri, 2008).

سورین و تانکارد این مثال معروف را مطرح می‌کنند که تروریست از نظر یک نفر، ممکن است قاتل و برای فردی دیگر مبارز آزادی باشد. معناشناسان می‌گویند لقبی که ما به شخصی

می‌دهیم، بستگی به مقاصد و ارزیابی‌های ما دارد. آنها توضیح می‌دهند که تروریست و تروریسم، کلیشه‌هایی برای رسیدن به معنی هستند و اجماع جهان‌شمولی راجع به اینکه چه کسی تروریست است، وجود ندارد؛ زیرا اهداف سیاسی و راهبردی، حکومت‌های مختلف را به طرز متفاوتی تحت تأثیر قرار می‌دهد (Sorin and Tankard, 2009).

از آنجایی که تاکنون هیچ تعریف جامعی که تمام طرف‌های درگیر و کشورهای عضو سازمان ملل را راضی کند نمی‌توان ارائه داد، هر یک از کشورها سعی دارند در یک رقابت ژئوپلیتیکی مبتنی بر گفتمان قدرت/دانش، تعریف مورد دلخواه خود را مقبول جلوه دهند و بر آن اساس، اقدامات ژئوپلیتیکی خود را توجیه نمایند؛ موضوعی که آن را گفتمان ژئوپلیتیکی تروریسم می‌نامیم.

در رقابتی بر سر تعریف تروریسم، وزارت کشور آمریکا در «الگوهای تروریسم جهانی» تعریفی مطابق با اهداف خود از تروریسم ارائه کرده است. بر اساس این تعریف، تروریسم عبارت است از «هر نوع فعالیت از پیش برنامه‌ریزی شده و اعمال خشونت با انگیزه‌های سیاسی علیه اهداف غیرنظامی [غیرنظامی و غیرمسلح] توسط گروه‌های ملی یا عوامل مخفی که معمولاً برای جلب نظر و توجه افکار عمومی انجام می‌شود» و گروه‌های تروریستی «گروه‌هایی هستند که مرتکب تروریسم بین‌المللی (اعمال تروریستی علیه شهروندان یا تمامیت ارضی کشورهای مختلف) می‌شوند». تروریسم بین‌المللی بر اساس تقسیم‌بندی اف.بی.آی دارای سه شاخه افراطیون، سازمان‌های رسمی تروریست و کشورهای حامی تروریسم است. منظور از افراطیون، افراطیون اهل تسنن از جمله سازمان القاعده و بن لادن است؛ دسته دوم نیز شامل حماس، ارتش جمهوری خواه ایرلند و حزب الله لبنان می‌شود و بالاخره منظور از کشورهای حامی تروریسم ایران، سودان، سوریه، کوبا، کره شمالی [و در گذشته لیبی و عراق] است (Ghiasian, 2007: 179). با استفاده از این تعاریف آمریکا به راحتی بسیاری از کشورها را در ردیف کشورهای حامی تروریسم قرار می‌دهد. در واقع، در منطق ژئوپلیتیکی ایالات متحده تفاوتی بین حرکت‌های آزادی بخش، دفاع مشروع (دفاع از کشور) و اعمال تروریستی وجود ندارد.

تقریباً تمامی کشورهای غربی تعریف ایالات متحده را پذیرفته‌اند، حال آنکه اکثر کشورهای دنیا و کشورهای اسلامی با این تعریف موافق نیستند. چه اینکه، طبق گزارش خبری مورنینگ پست، «ایران، سوریه و کره شمالی در بین ۱۰۰ کشوری هستند که سعی دارند تعریف جهانی «تروریسم» را به شکلی تعمیم دهند که حمله اسرائیل به لبنان و اشغال عراق به دست آمریکا را نیز شامل شود. هم‌راستا با دولت کمونیست فیدل کاسترو در جلسه‌ای با حضور پنجاه تن از سران دولت‌ها، دیپلمات‌ها از استانداردهای دوگانه شکایت کردند: دولت‌های قدرتمند مانند ایالات متحده و اسرائیل برای جهانیان تصمیم می‌گیرند که چه کسی تروریست است، اما به‌خاطر رفتارهای متجاوزانه خود مجازات نمی‌شوند» (Bhatia, 2009). بنابراین، گفتمان‌های تروریسم را به سختی می‌توان چیزی بیش از «معجونی استعاری از اصطلاحات خاص سیاسی» دانست که هر یک از قدرت‌ها در راستای منافع خود در صدد تعریف آن هستند.

یافته‌های تحقیق

گفتمان ژئوپلیتیکی تروریسم در دولت بوش

اگرچه دولتمردان آمریکایی پس از فروپاشی شوروی در جستجوی «دیگری» معنابخش بودند اما حوادث تروریستی کوچک نمی‌توانست مداخله‌جویی آنها در سطح جهانی را توجیه نماید. اما حادثه ۱۱ سپتامبر باعث شد تا سیاست خارجی آمریکا از سرگردانی ناشی از فروپاشی شوروی، خارج شود؛ به‌نوعی که با تثبیت گفتمان ژئوپلیتیکی تروریسم، معنای قابل درکی برای توجیه سیاست‌های آمریکا خلق شد. بوش در شب ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اعلام کرد: «ما تمایزی بین تروریست‌هایی که مبادرت به چنین اقدامی کرده‌اند و آنهایی که از تروریست‌ها پشتیبانی کرده‌اند، قائل نمی‌شویم. آمریکا و دوستان و متحدان ما که خواستار صلح و امنیت در جهان هستند، به‌منظور پیروزی در جنگ علیه تروریسم در کنار یکدیگر ایستاده‌اند» (Delivered 11 (September, Oval Office, Washington, D.C).

بر اساس تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه، بوش در عبارات فوق جهت صورت‌بندی گفتمان

تروریسم و هم‌مونیک کردن آن از ضدیت‌ها استفاده کرد. وی تروریست‌ها (مسلمانانی از خاورمیانه) و کشورهای خاورمیانه‌ای حامی آنها را برهم زنده امنیت و صلح جهانی معرفی می‌کند و خود و هم‌پیمانانش را کشورهای بازنمایی می‌کند که خواستار صلح و امنیت در جهان هستند و در این راستا با یکدیگر متحد شده‌اند. به این ترتیب، بوش ضمن طرح استراتژی جدید ایالات متحده تحت عنوان «جنگ علیه تروریسم»، با یکی دانستن تروریست‌ها و کشورهای به اصطلاح حامی تروریسم، بعدی ژئوپلیتیکی به پدیده ترور داد. دوگانه‌های مختلفی که به وسیله بازنمایی‌های فریبنده از گفتمان تروریسم، توسط دولت بوش علیه کشورهای اسلامی خاورمیانه برساخته شد، عبارتند از: تمدن در برابر بربریت؛ خیر در برابر شر؛ قانون‌مداری در برابر قانون‌شکنی؛ و آزادی و دموکراسی در مقابل سرکوب و استبداد، توسعه یافته در مقابل عقب‌مانده. در ذیل به تحلیل هر یک از آنها پرداخته می‌شود:

تمدن در برابر بربریت

استعاره تمدن در برابر وحشی‌گری همچنین برای استناد کردن به جرم استفاده می‌شود، و مخاطبان را وادار می‌کند تا به مسائل از جنبه اخلاقی نگاه کنند. بوش (23/9/2003) در سخنرانی خود آشکارا جهان را به دو دسته متمدن به‌مثابه قدرت‌های ضدتروریست و غیرمتمدن به‌مثابه قدرت‌های تروریست یا حامی آن تقسیم کرد:

«... همه دولت‌هایی که از ترور حمایت می‌کنند در جنگ علیه تمدن شریک شده‌اند. هیچ کشوری نباید تهدید ترور را نادیده بگیرد، اگر کشوری تهدیدات تروریست‌ها را نادیده بگیرد به آنها فرصت تجدید قوا، تجهیز و آماده‌سازی را داده است. و همه ملت‌هایی که با ترور که جان مردمشان به آن وابسته است می‌جنگند، از قضاوت مطلوب تاریخ بهره خواهند برد.»

بر اساس تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه، بوش آشکارا جهان را به دو دسته سپاه و سفید تقسیم کرد. بوش چشم‌انداز هولناک جهان را دستیابی تروریست‌ها به سلاح‌های کشتار جمعی و نشانه رفتن تمدن انسانی ترسیم می‌کند و میان شرافت زندگی و فرهنگ مرگ نوعی تضاد دو

وجهی برقرار می‌کند که جهان متمدن اولی را انتخاب خواهد کرد. او تروریست‌ها را از اسلام جدا و در عین حال در پیوند با دولت‌های اسلامی حامی تروریسم، می‌داند و کشورهای جهان را به سه دسته: مخالف، بی‌توجه و حامی تروریسم از جمله ایران، عراق (قبل از ۲۰۰۳)، سوریه و ... تقسیم می‌کند و به دو دسته اخیر هشدار می‌دهد که هزینه این سیاست را خواهند پرداخت. به نظر می‌رسد دولت بوش بر روی گفتمان تمدن علیه بربریت کار می‌کند شاید به‌عنوان ابزاری برای مسئولیت‌تراشی در شرایط ناخواسته، تبعیض نژادی قائل شدن برای آنهایی که به‌نوعی نقش قهرمان را دارند، و تابعیت ثروتمندترین کشور یعنی آمریکا را می‌پذیرند، و کسانی که با متحد نشدن با آمریکا در جنگ علیه ترور، حتی اگر نیت صلح‌جویانه داشته باشند، "جنگی را علیه تمدن" به پا می‌کنند؛ زیرا در این بین چیزی به‌عنوان کشور "بی‌طرف" وجود ندارد.

بوش غیرمستقیم صدام حسین را به‌عنوان مردی وحشی از "دنیای متمدن" برجسته می‌کند (Bush, 28/1/2003)، برخی کشورها که از تروریسم حمایت می‌کنند نیز منزوی می‌شوند. موازنه استعاری که میان ما و آنها وجود دارد می‌تواند به‌عنوان نمونه بارزی از کلیشه‌سازی شده در نظر گرفته شود، نمونه‌ای که در آن فقط آن جنبه از واقعیت که به‌نفع آمریکاست در نظر گرفته شده است و هر آنچه غیر از این است، بدون توضیح در مورد چرایی آن، دشمنی با آمریکا نامیده می‌شود.

ابعاد سیاسی استعاره تروریسم به‌مثابه غیرمتمدن زمانی روشن‌تر می‌شود که تصویر تروریست‌های عرب چونان افرادی بنیادگرا را با تصویری مقایسه کنیم که وقتی پای غیراعراب در رویدادهای مشابه در میان است، پیش کشیده می‌شود. به اعتقاد مسعود (2009: 84) هر حادثه تروریستی که توسط مسلمانان صورت گیرد، بلافاصله در رسانه‌ها نام اسلام یا مسلمانان برجسته می‌شود؛ این در حالی است که در حوادث تروریستی توسط مسیحیان، هیچ‌گاه نامی از دین مسیحیت [یا بنیادگرایان مسیحی] برده نمی‌شود. دسته‌بندی‌ها و کلیشه‌های یک‌طرفه (Jayyusi, 1984) از این نوع اغلب نتیجه عدم تساوی حقوقی ملت‌ها و توزیع نامتعادل قدرت/ دانش می‌باشد که در نهایت "یک طرف ماجرا" معتبر و محقق در نظر گرفته

می‌شود؛ موضوعی که در علم ارتباطات به نابرابر سازی (Ahmadipour et al, 2010) و از نظر لاکلاو و موفه به «قابلیت دسترسی» شهرت دارد.

خیر در برابر شر

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر گفتمان "خیر در برابر شر" به گفتمان غالب در سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد. در گفتمان تروریسم بوش، تروریسم به شکل فریبنده‌ای مترادف سلاح‌های کشتار جمعی خوانده می‌شود؛ همان‌گونه که فرکلاف (48: 2005) اشاره می‌کند، «یکی از تغییرات مهم در گفتمان ۱۱ سپتامبر یکی خواندن "تروریسم" و "سلاح‌های کشتار جمعی" به‌عنوان دو عنصر "تهدید" می‌باشد.» با وجود اینکه بسیاری از کشورها صاحب فناوری هسته‌ای هستند، اما هنگامی که کشورهایی که از نظر جرج بوش "محور شرارت" هستند به انرژی هسته‌ای دست پیدا می‌کنند، از این انرژی به‌عنوان سلاح کشتار جمعی یاد می‌کند و آنها را ادامه دهنده تروریسم می‌خواند. جرج بوش در سخنرانی سالیانه خود در کنگره ایالات متحده در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ به صراحت ارزیابی ژئوپلیتیکی خود را به این صورت بیان کرد:

«... دومین هدف ما این است که از قدرت‌یابی حکومت‌هایی که از وحشت‌آفرینی و تهدید آمریکا، دوستان و هم‌پیمانان ما با استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی حمایت می‌کنند، جلوگیری کنیم. بعضی از این حکومت‌ها از ۱۱ سپتامبر به بعد کاملاً منزوی شده‌اند. اما همه ذات واقعی آنها را می‌شناسیم. ... حکومت ایران به‌شدت به‌دنبال دستیابی به این سلاح‌ها و صدور وحشت و ترور به کشورهای اطراف است و این در حالی است که عده‌ای حاکم غیرمنتخب، امیدهای مردم ایران برای رسیدن به آزادی را در نطفه خفه می‌کنند. عراق با حمایت از ترور، سلاح‌های میکروبی، گازهای اعصاب و بمب اتم تهدیدی برای جهان است. این حکومت همانی بود که با ورود بازرسان بین‌المللی موافقت کرد و سپس با وقاحت تمام بازرسان را از کشور بیرون راند. ... ما باید آماده باشیم چرا که خطر نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌شود. ایالات متحده آمریکا نباید به حکومت‌های خطرناک جهان اجازه دهد که با سلاح‌هایی که می‌توانند تمام جهان را نابود کنند، ما را تهدید نمایند» (Bush, 29/1/2003).

اگرچه بوش در ژانویه ۲۰۰۲ در سخنرانی معروف خود از سه کشور ایران، کره شمالی و

عراق به‌عنوان محور شرارت استفاده نمود. ولی نباید فراموش کرد که این موضوع صرفاً محدود به این سه کشور نمی‌باشد و کشورهای دیگری همچون سوریه و گروه حزب‌الله لبنان و یا به‌عبارت دیگر تمام آن دسته از کشورهای جهان اسلام را که مخالف سیاست‌های جهانی و منطقه‌ای آمریکا هستند را در بر می‌گیرد. حمایت این کشورها از حرکت‌های آزادیبخش و اسلامی که ماهیتی ضد آمریکایی دارند از سوی آمریکا به نام حمایت از تروریسم محکوم می‌شود و ایالات متحده خود را ذی‌حق می‌داند که علیه این کشورها به اعمال زور بپردازد.

در مثالی دیگر بوش (7/10/2002) اظهار داشت:

«گروهک‌های تروریستی و حکومت‌های قانون‌شکنی که مشغول ساخت سلاح‌های کشتار جمعی می‌باشند صورت‌های دیگری از همان شیطان‌صفتان می‌باشند. امنیت ما ایجاب می‌کند که با هر دو برخورد کنیم و نیروهای نظامی آمریکا توانایی این کار را دارند.»

در اظهارات بالا شرارت شخصیت‌بخشی شده است، و دو وجه خود را بروز می‌دهد یکی "گروهک‌های تروریستی" و دیگری "حکومت‌های غیرقانونی"، با این حال هر دو بدنام شده‌اند؛ زیرا در حال ساخت سلاح‌های کشتار جمعی هستند. اجتناب‌ناپذیری تهدیدی که مطرح شده است با ذکر نیاز به "برخورد" در الگوی تهدید، مورد تأکید واقع شده است. برجسب‌های "غیرقانونی" و "شر" مستلزم معادل‌های خود یعنی قانونی و خیر می‌باشند، و این برجسب‌های مثبت به آمریکا نسبت داده می‌شوند و نوعی تقسیم‌بندی بر اساس ما و آنها به‌وجود می‌آورند. همان‌گونه که ردییس^۱ (2002) اشاره می‌کند، خیلی آسان‌تر است که خودمان را خیر و دیگران را شر در نظر بگیریم، قضاوت‌هایمان و برتری اخلاقی‌مان را توجیه کنیم، و زحمت ارتباط برقرار کردن با کسانی که مورد علاقه ما نیستند را به خود ندهیم. در مجموع، سخنان بوش به‌ویژه بعد از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ می‌تواند به‌عنوان منعکس‌کننده سنت دوگانه‌انگاری باشد که از قطبی‌سازی جهان بر اساس خیر و شر دفاع می‌کند.

دموکراسی و آزادی در مقابل استبداد و سرکوب

سخنرانی‌ها و بیانیه‌های جرج دبلیو بوش در دوره پس از ۱۱ سپتامبر نیز همواره مبتنی بر لزوم گسترش دموکراسی و آزادی در جهان اسلام بوده است. استدلال اصلی این است که نبود آزادی در مناطقی همچون خاورمیانه منجر به خشونت شده است و این خشونت قابل تسری به دیگر مناطق می‌باشد. بنابراین، ایالات متحده راهبرد جنگ پیش‌دستانه را در جهت حفظ امنیت ملی خود اتخاذ خواهد کرد. گزاره ژئوپلیتیکی «بقای آزادی در سرزمین ما به صورت فزاینده وابسته به موفقیت آزادی در سرزمین‌های دیگر است» در واقع توجیه‌کننده راهبرد جنگ پیش‌دستانه بوش است.

بوش در نشست ۵۶ مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۰ نوامبر ۲۰۰۱ گفت: «مسیری در تاریخ وجود دارد که آن را به سمت آزادی سوق می‌دهد. دشمنان ما از آزادی در عذاب و با آن مخالف‌اند، اما آرزوهای بشریت با آزادی تعریف شده است. حق فطری برای آفریدن، ساختن، عبادت کردن و زندگی شرافتمندانه. زمانی که مردان و زنان از سرکوب و انزوا رهایی یابند، رضایت و امیدواری به دست می‌آورند و فقر را پشت سر می‌گذارند. این آرزوها زندگی مردم اروپا، آسیا، آفریقا و آمریکا را ارتقا می‌دهد و می‌تواند جهان اسلام را نیز ارتقا دهد. ما از رضایت پایدار بشریت حمایت می‌کنیم و این رضایت از بین نخواهد رفت.»

در عبارات فوق، بوش به جفت‌های دوگانه آزادی- ترس، سرکوب- رضایتمندی، انزوا- آزادی، خیر- شر، شجاعت- قساوت و نور- تاریکی چنگ می‌زند، تا این مفهوم را که آمریکا در جبهه خوبی، خیر و در مبارزه- که سبب آزادی، رهایی، رضایتمندی و خوشبختی مردم سراسر جهان خواهد شد - با نیروهای شر و بدی قرار دارد، به ذهن مخاطب القا کند. ضمن اینکه به‌طور پیش‌فرض به این موضوع اشاره می‌کند که جهان اسلام از آن‌رو که آزادی را انتخاب نکرده همچنان توسعه‌نیافته و گرفتار فقر است.

از این‌رو، می‌توان گفت که پس از ۱۱ سپتامبر، استعاره‌های «دموکراسی در برابر استبداد» و «آزادی در برابر سرکوب» با تروریسم نیز پیوند خوردند؛ به‌ویژه اینکه استدلال آمریکایی‌ها از

جمله مادلین آلبرایت^۱ و کاندولیزا رایس^۲ وزاری خارجه اسبق آمریکا برای توسعه دموکراسی بر این اساس مبتنی است که دموکراسی‌ها با همدیگر نمی‌جنگند (Epstein & Others, 2008: 11). این برداشت از دموکراسی از سوی آمریکا، در کنار فضای ایجاد شده پس از جنگ سرد و فقدان رقیب ایدئولوژیک و مطرح شدن لیبرال دموکراسی به‌عنوان پایان تاریخ، به‌علاوه باور به رسالت‌گرایی و مأموریت تاریخی برای خود باعث شده تا ایالات متحده به نام ترویج دموکراسی به تأمین منافع خود در کشورهای خاورمیانه بپردازد. چه اینکه در مداخله نظامی آمریکا در عراق، هر چند لزوم توسعه دموکراسی و آزادی در ابتدا در اولویت دوم قرار داشت، ولی بعدها به اولویت اول آمریکا تبدیل شد. به‌ویژه اینکه شکست ایالات متحده در یافتن سلاح‌های هسته‌ای کشتار جمعی در عراق، به‌عنوان دلیل اصلی آغاز جنگ، این کشور را ترغیب به بسط و نهادینه کردن استعاره «دموکراسی در برابر استبداد» و «آزادی در برابر سرکوب» نمود. لذا در دوره عراق پس از صدام، بوش به میزان فزاینده‌ای حمله به عراق را به‌مثابه تلاشی جسورانه در راه برافراشتن پرچم دموکراسی و آزادی مردم عراق معرفی می‌کرد. بوش (28/6/2005) خط‌کشی‌های بسیاری بین ملت‌های دموکراتیک به اصطلاح حافظ صلح غرب و تروریست‌های مستبد و خرابکار ایجاد نمود:

ما با تروریست‌هایی مواجه هستیم که به نام ایدئولوژی دیکتاتوری^۳ متنفذ از آزادی، کشتار به راه می‌اندازند ... هدف آنها بازسازی خاورمیانه بر اساس تصویر شوم آنها از استبداد و سرکوب می‌باشد ... ما عراقی‌ها را کمک می‌کنیم تا ملتی آزاد که در جنگ با تروریسم متحد ماست بسازند... ما پایه‌های آزادی را برای بچه‌ها و نوه‌هایمان حفظ خواهیم کرد... ما سنگینی این مسئولیت را پذیرفته‌ایم، زیرا خطر را حس کرده‌ایم ... دموکراسی پیروزی نهایی خواهد بود بر تندروی^۴ و ترور... می‌دانیم که الگوی بزرگ آزادی انسانی در شرایطی ویژه بر عهده ما نهاده شده است، و این الگو بودن ارزش دفاع را دارد.»

-
- 1- Madeleine Albright
 - 2- Condoleezza Rice
 - 3- Totalitarian Ideology
 - 4- Radicalism

در عبارات فوق، "ایدئولوژی دیکتاتوری" و "استبداد و سرکوب" گزینه تروریسم هستند و با آن مترادف‌اند. کلمات تحریک‌برانگیز مانند "شوم"، "کشتار"، "نفرت" که باعث خلق بازنمایی منفی از دیگری می‌شوند، با تصاویر مثبت، آشنا، وطن‌پرستانه به هم آمیخته می‌شوند تا آمریکا را به مفاهیمی چون "مؤسس صلح"، "آرمان آزادی انسانی"، "صلح برای بچه‌ها و نوه‌هایمان" مرتبط کند. عملکرد و رفتار تروریست‌ها به منزله‌ی "دیگری" همیشه قابل پیش بینی است، همان‌طور که اعمال "خیر" آمریکا نیز قابل پیش‌بینی است و به‌نوعی به گروه‌بندی محدود منتج می‌شود.

تکرار دائم "آرمان" در شکل اسم و در ترکیب با اسم‌هایی مانند "صلح"، "آزادی انسانی"، "دموکراسی"، می‌تواند به‌عنوان تصویری از آرمان شهر^۶، چیزی که آمریکا دارد و خاورمیانه نیز می‌تواند داشته باشد، تفسیر شود. بوش با گفتن اینکه آمریکا در حال کمک به ساختن "ملتی آزاد که در جنگ با تروریسم متحد ماست"، به‌نظر می‌رسد تلویحاً به این مطلب اشاره می‌کند که همه ملل دموکراتیک متحد آمریکا هستند. وی با طرح این موضوع که کشورهایی هم که حامی تروریسم هستند و یا بی‌طرف‌اند، متحد آمریکا محسوب نمی‌شوند و بنابراین دموکراتیک نیستند، در حال قطبی کردن جهان بین "آمریکا" در مقابل "آنها" یا "ما" در برابر "آنها" است.

قانون در مقابل بی قانونی

یکی از استعاره‌هایی که برای درک تروریسم به‌کار می‌رود تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی به‌عنوان عملی غیرقانونی^۹ یا آنچه لازار و لازار (2004: 230) آن را

- 1- Foundation of peace
- 2- Ideal of human freedom
- 3- Peace for our children and grandchildren
- 4- Ideal
- 5- Peace
- 6- Human freedom
- 7- Democracy
- 8- Utopia
- 9- Lawlessness

“مجرم‌سازی”^۱ می‌نامند، است؛ راهبردی که برای مطرود ساختن گروه‌های اقلیت مناسب می‌باشد. استفاده همیشگی و تکراری از کلماتی مانند مجرم^۲، قانون‌شکن^۳، غیرقانونی^۴ و غیره باعث مخالف قانون جلوه دادن عراق و هر نوع کشوری که دارای سلاح‌های کشتار جمعی است، می‌شود. بوش در ۱۷ آوریل ۲۰۰۲ گفت:

شمار اندک رژیم‌های قانون‌شکن در جاه‌طلبی‌های دیوانه‌وار خود یک محور شرارت تشکیل داده‌اند، و جهان متمدن در مقابل تهدید بزرگ سلاح‌های کشتار جمعی قرار دارد.

بوش با استفاده از استعاره “محور شرارت” سعی کرد تصویر زیر را خلق کند: شماری از باج‌گیران و آدم‌ربایان قانون‌شکن سعی دارند با استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی، به شیوه‌ای جمعی، آمریکا و متحدانش را تهدید کنند. رژیم‌های محور شرارت هم چون افراد شرور و جنایتکاران “قانون‌شکن” هستند، زیرا “آنها متنفرند- آنها مبلغان مرام و تعالیم ترور هستند (Bush, 21/05/2002). در حالی که “ما” “افراد خوبی” هستیم که برای “حاکمیت قانون و آزادی احترام قائلیم” (Bush, 01/02/2002). بوش هم چنین این کشورها را با گفتن این عبارت تروریست خواند که “کشورهای تروریست و متحدان تروریست آنها یک محور شرارت هستند که به دنبال دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی هستند” (Bush, 04/02/2002). در اینجا، استعاره قانون‌شکن با تروریسم سلاح‌های کشتار جمعی همبسته می‌شود.

کالین پاول در سخنرانی سال ۲۰۰۳ در سازمان ملل، از اصطلاحات بسیاری برای متقاعدسازی مخاطبانش استفاده کرد؛ از جمله این که جزئی‌ترین تلاش برای یافتن سلاح‌های جنگی در عراق “ممنوع شده”^۵ و “نوعی نقض تعهد محسوب می‌شود”^۶. سخنان پاول در لایه‌ای از اصطلاحاتی مانند فریب و بی‌قانونی که وضعیت سلاح‌های بی‌مجاز عراق را هدف

1- Criminalization

2- Criminal

3- Illegal

4- Illicit

5- Prohibited

6- In further material breach of its obligations

گرفته است، پنهان شده است: "سیاست تهاجم و فریب که به ۱۲ سال قبل باز می‌گردد"، "فریب دادن و مخفی کردن از بازرسان"، "مملو از دروغ"، "تخطی عراق از الزامات سازمان ملل". به نظر می‌رسد باز هم باید بین غرب "قانون مدار" و شرق "قانون شکن" حد و مرزی مرزی قائل شد. این امر به مطلبی باز می‌گردد که لازار (Lazar and Lazar, 2004) تحت عنوان "شرقی‌سازی" از آن یاد می‌کند، که استراتژی به‌شدت سودمندی است برای مطرودسازی با هدف بقای «مرکز»^۸ به‌عنوان نظامی اخلاقی از غرب متحد و به "حاشیه"^۹ راندن "دیگری"^{۱۰}. شرقی‌سازی ممکن است استراتژی اولیه مطرودسازی نباشد، اما در زمان حاضر با وجود خط جدایی بین ما در برابر آنها^{۱۱} بسیاری از کلیشه‌ها را ساخته و تثبیت کرده است.

در مجموع، استعاره قانون‌شکن و جنایتکار، رژیم‌ها را به‌عنوان باج‌گیران و آدم‌ربایانی که گروگان می‌گیرند، توصیف می‌کند. چه اینکه بوش در سخنرانی‌های خود به‌طور مکرر از واژه‌های "گروگان" و "باج‌گیر" استفاده کرد: این رژیم‌ها "از کشورهای دوستدار آزادی اخاذی و باج‌گیری می‌کنند تا دست به اقدامی نزنند" (Bush, 29/01/2002)؛ "آن‌ها می‌توانند از جهان اخاذی کنند" (Bush, 2002) و "ایالات متحده و دوستان و متحدان آن را گروگان نگه می‌دارند" (Bush, 18/03/2002).

1- Policy of evasion and deception that goes back 12 years

2- To deceive, to hide, to keep from the inspectors

3- Replete with lies

4- Violation of Iraq's unobligations

5- Lawful

6- Unlawful

7- Orientalization

8- Core

9- Periphery

10- Other

11- Us vs Them

توسعه یافته در مقابل عقب مانده

در دوره پساجنگ سرد و با زوال کمونیسم، استعاره دولت‌های عقب مانده به جای پیوند با کمونیسم (کشورهای فقیر به دامن کمونیسم می‌خیزند)، با گفتمان تروریسم خاورمیانه‌ای پیوند خوردند. در واقع، پس از جنگ سرد و به‌ویژه پس از ۱۱ سپتامبر، ضرورت توجه به توسعه اقتصادی خاورمیانه و تقویت زیرساخت‌های آن ضرورتی امنیتی پیدا کرد. چرا که به گمان سران ایالات متحده، مشکلات اقتصادی می‌تواند زمینه‌ساز انواع بحران‌های سیاسی، اجتماعی شود و به منبعی برای ترویج تروریسم و رشد بنیادگرایی اسلامی تبدیل گردد. بنابراین، حفظ منافع آمریکا تا حد زیادی به ساختارهای اقتصادی مناسب و با ثبات در کشورهای خاورمیانه، به‌ویژه کشورهای اسلامی بستگی دارد. این تصور از وضعیت خاورمیانه مقدمه شکل‌گیری طرح خاورمیانه بزرگ را فراهم نمود. ضرورت نوسازی و دموکراسی‌سازی در این منطقه برای مقابله با تروریسم در سند امنیت ملی آمریکا (۲۰۰۲) نیز مطرح گردید:

«سرانجام، ایالات متحده از فرصت به‌دست آمده برای بسط مواهب آزادی در سراسر جهان استفاده خواهد کرد. ما به جد برای تحقق آمال مردم‌سالاری، توسعه، بازار آزاد و تجارت آزاد در سراسر جهان کوشش خواهیم کرد. رخدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به ما آموخت که تهدید کشورهای ضعیفی همچون افغانستان برای منافع ملی ما کم‌تر از تهدید کشورهای قوی نیست، فقر تهدیدستان را تروریست یا آدمکش نمی‌سازد اما با وجود فقر، نهادهای سست‌بنیاد و فاسد می‌توانند کشورهای ضعیف را در برابر شبکه‌های تروریستی و کارتل‌های مواد مخدر آسیب‌پذیر سازند» (N.S.S 2002).

آنچه در اظهارات فوق ناگفته می‌ماند این است که طالبان پس از تثبیت قدرت خود در افغانستان در سال ۲۰۰۰، کاشت تریاک در این کشور را محدود کرد (Gallaher & et al, 2009: 241). اما پس از اشغال افغانستان در سال ۲۰۰۱ میزان کاشت تریاک به‌عنوان یکی از مخرب‌ترین مواد نابودکننده حیات بشر به شکل فزاینده‌ای رشد یافته است. سؤال این است که حمله نظامی آمریکا و ناتو به افغانستان، به بهای کشته شدن هزاران غیرنظامی، چقدر

توانسته است از تولید و توزیع مواد مخدر که حیات میلیون‌ها انسان‌ها در سراسر جهان را به خطر می‌اندازد کنترل نماید؟!!

بوش نیز در نشست ۶۰ مجمع عمومی سازمان ملل ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۵ در راستای پیوند بین استعاره عقب‌مانده و تروریسم گفت:

«ما با گسترش تجارت، امیدواری و فرصت‌های جدید را در سراسر جهان توسعه می‌دهیم و به تروریست‌هایی ضربه می‌زنیم که از عصبانیت و سهم دیگران تغذیه می‌کنند. دستور کار ما برای تجارت آزادتر بخشی از دستور کارمان برای جهان آزادتری است که در آن مردم می‌توانند زندگی، عبادت و فرزندان خود را آن‌طور که می‌خواهند تربیت کنند.»

در اظهارات فوق بوش ادعا می‌کند که مبارزه با فقر، گسترش تجارت، مبارزه با ایدز و گسترش آموزش، می‌تواند ریشه‌های مولد تروریسم را بخشکاند. این در حالی است که تروریست‌ها ادعا می‌کنند برای مقابله با بی‌عدالتی‌های اقتصادی و جلوگیری از چپاول کشورهای اسلامی توسط غرب دست به خشونت می‌زنند (Hafeznia et al, 2010). از این منظر، می‌توان گفت که عامل اصلی رشد افراط‌گرایی و تروریسم در خاورمیانه، مداخلات سیاسی و اقتصادی غرب در خاورمیانه و سوءاستفاده آنها از منابع عظیم نفت و گاز و ... در این منطقه می‌باشد.

حامی حقوق بشر در مقابل ناقض حقوق بشر

دوگانه حامی حقوق بشر در برابر ناقض حقوق بشر، در پیوند با گفتمان تروریسم، به یکی از مهم‌ترین محورهای توجیه‌کننده مداخله‌جویی‌های آمریکا در خاورمیانه در دوره بوش تبدیل شد. چه اینکه دونالد رامسفلد^۱ وزیر دفاع آمریکا این مداخلات را در راستای "فرصت ندادن به رژیم‌های سرکوبگر در سرکوب مردم خود و دیگر مردمان" توصیف کرد (Chandler, 2003: 296-297).

بوش در راستای رسالت‌گرایی آمریکایی، در نشست ۵۶ مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۰

نوامبر ۲۰۰۱ گفت:

«کشور من اندوهگین همه مصائبی است که طالبان برای افغانستان ایجاد کرده است؛ از جمله فشار هولناک جنگ. مردم افغانستان مستحق حاکمان کنونی خود نیستند.... من قول می‌دهم که آمریکا در کمک‌رسانی به مردم افغانستان برای بازسازی کشورشان به کشورهای دیگر جهان خواهد پیوست.... در حالی که طالبان سعی در سرقت مواد غذایی ارسالی دارد به ارائه کمک‌های بشردوستانه ادامه می‌دهیم.»

بر اساس اظهارات فوق، بوش دستاورد رژیم طالبان را فلاکت و گرسنگی مردم افغان می‌داند و برای کمک‌رسانی برای بازسازی کشورشان به آنها وعده می‌دهد. بوش چهره‌ای مهرورز از آمریکا ترسیم می‌کند که حتی در اوج عملیات نظامی از ارسال غذا، دارو و اقلام مورد نیاز مردم دریغ نمی‌کند. او می‌گوید: هیچ آرمان ملی و اشتباه تاریخی، نمی‌تواند کشتار عمومی افراد بی‌گناه را توجیه کند. در عین حال، بوش اشاره نمی‌کند که بمباران‌های هوایی آمریکا در افغانستان و عراق جان چند هزار انسان غیرنظامی بی‌گناه را گرفته است. جنگ علیه عراق در سال ۲۰۰۳ توسط ایالات متحده نیز به‌عنوان مأموریتی به نام «صلح»^۱ و «انسانست»^۲ (Bush, 24/07/2004) بازنمایی شد. آمریکا در حمله نظامی خود به عراق ضمن پیگیری اهدافی چون گسترش دموکراسی و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، به آزادی مردم عراق بویژه کردها از حکومت صدام نیز اشاره کرد و صریحاً اعلام کرد که در پی گسترش دادن ارزش‌های لیبرالیستی در این منطقه می‌باشد.

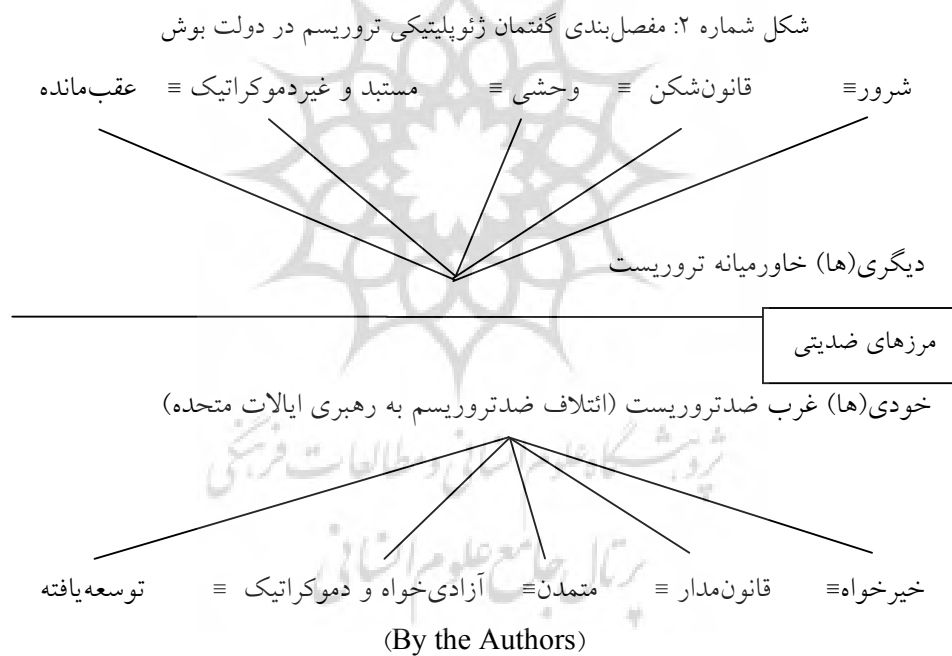
تجزیه و تحلیل

با توجه به تحلیل‌های صورت گرفته براساس روش لاکلاو و موفه و مدل تحلیل ارائه شده در قسمت چهارچوب نظری، به‌طور مشخص می‌توان مرزهای ضدیتی را ترسیم نمود. اظهارنظرهای سران دولت بوش درباره جنگ با تروریسم و بیشتر از هر چیز با عراق، مملو از دوقطبی‌سازی فضایی است و مفصل‌بندی گفتمانی آن بر اساس برساخت ایدئولوژیکی از واقعیت می‌باشد.

1- Peace

2- Humanity

دولت بوش از چارچوب‌های شرق‌شناسانه معرفی «خود» و بازنمایی «دیگری» در خصوص ساخت هویت‌های دوگانه استفاده ژئوپلیتیکی می‌نماید. هر کدام از این چارچوب‌ها از طریق استعاره‌های ژئوپلیتیکی، یک جنبه مثبت از تصویر ژئوپلیتیکی بر ساخته ایالات متحده آمریکا از خودش را با یک جنبه منفی از تصویر دیگری شرقی به‌ویژه شرقی مسلمان خاورمیانه‌ای را در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد. با توجه به آنچه از چهارچوب نظری تحقیق استخراج گردید، اکنون می‌توان یافته‌های به‌دست آمده را در مدل نظری پیشنهادی قرار داد و مفصل‌بندی گفتمان ژئوپلیتیکی تروریسم در دوره پساجنگ سرد با تأکید بر دولت بوش پسر را در شکل شماره ۲ ارائه نمود:



بر اساس صورت‌بندی‌های گفتمانی دولت بوش از تروریسم، دیگری (ها) که در گفتمان مزبور عمده‌تاً شامل کشورهای مسلمان خاورمیانه به‌ویژه عراق (قبل از ۲۰۰۳) و ایران می‌شوند را دولت‌های تروریست‌پروری به تصویر می‌کشد که همزمان شرور، قانون‌شکن، وحشی و مستبد، عقب‌مانده نیز می‌باشند. همچنین، با تحلیل گفتمان ژئوپلیتیکی تروریسم به این نتیجه

می‌رسیم که دسته‌بندی‌های وحشی، شرور، مستبد، بی‌تمدن و ... با تأثیرات هیجانی و احساسی منجر به توجیه عملیات‌های نظامی دولت بوش، و حتی کسب حمایت عموم مردم از طریق تحریک ترس و تعصبات آنها شد؛ چرا که تروریسم زمانی خطرناک‌تر جلوه می‌کند که با دال‌های شرارت، بی‌قانونی، وحشی‌گری، مستبد و غیردموکراتیک، عقب‌مانده پیوند داده شود. در مقابل آمریکا و هم‌پیمانان غربی، "خود" را دولت‌های ضدتروریستی به تصویر می‌کشند که همزمان خیرخواه، قانون‌مدار، متمدن، توسعه‌یافته و آزادی‌خواه و دموکراتیک هستند و بر اساس رسالت تاریخی خود یعنی حفظ صلح و امنیت جهانی چاره‌ای جز مداخله ژئوپلیتیکی ندارند.

نتیجه‌گیری

تروریسم از دو جهت گفتمانی ژئوپلیتیکی است: اول این که هر یک از طرفین منازعه ژئوپلیتیکی (ما و آنها) در رقابتی سرسختانه تلاش می‌کنند تعریف خاص خود از تروریسم را در سطح افکار عمومی جهانی مقبول جلوه دهند. به عبارتی، طرفین منازعه سعی می‌کنند با استفاده از بازی‌های زبانی و استعاره‌های فریبنده واقعیت‌های ژئوپلیتیکی برساخته مورد دلخواه خود را به‌عنوان حقیقت مسلم معرفی کنند.

دسته‌بندی‌های وحشی، شرور، مستبد، بی‌تمدن از گفتمان تروریسم از آن رو واقعیت ژئوپلیتیکی برساخته‌ای است که می‌توانیم فرض بگیریم: الف) هیچ انسانی شرور، وحشی ... و غیره به دنیا نیامده است؛ ب) این نوع دسته‌بندی‌ها بسیار نسبی هستند و نمی‌توانند به‌صورت عینی یا علمی تعریف شوند؛ ج) و کسانی که توسط آمریکا چنین برچسب‌هایی به آنها الصاق می‌شود، خود همان برچسب‌ها را به آمریکا نسبت می‌دهند. در چنین شرایطی هر گروه سعی دارد بر اساس گفتمان خود، تروریسم را معنا کند و از این طریق خود را بر حق و دیگری را باطل معرفی کند؛ همان‌گونه که صدام حسین در محاکمه‌اش شهادت داد که "جنایتکار واقعی بوش است"

دوم اینکه، زمانی که گروه "ما" "دیگری" را تروریسم جلوه می‌دهد، شرایط را برای هرگونه

اقدام ژئوپلیتیکی از جمله مداخله، جنگ، تحریم و غیره علیه او فراهم می‌کند. به تعبیری، بازیگران ژئوپلیتیکی در چارچوب گفتمان قدرت/دانش، با بهره‌گیری از ابزارهای قدرت درک رسانه‌ها و مردم از ابعاد مختلف موقعیت‌های سیاسی اجتماعی از جمله تروریسم را شکل می‌دهند و سپس مبادرت به اقدام ژئوپلیتیکی و قدرت افزایی مجدد می‌نمایند؛ مانند گفتمانی که دولت بوش پس از ۱۱ سپتامبر مبادرت به خلق آن کرد و بلافاصله با پیگیری استراتژی جنگ پیش‌دستانه مبادرت به اقدام نظامی علیه افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) نمود.

قدردانی

نگارندگان از معاونت پژوهشی دانشگاه تربیت مدرس به‌واسطه حمایت‌های انجام شده از پژوهش حاضر کمال تشکر و قدردانی را دارند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

References

1. Agnew, John and Corbridge (1995), *Mastering Space*, New York, Routledge.
2. Agnew, John (2003), *Geopolitics: Re-visioning world politics* (2nd ed), New York/London: Routledge.
3. Ahmadypour, Zahra, Hafeznia, Mohammad and Joneidi, Reza, 2011, *Representing Imaginary Enemy: A Geopolitical Discourse*, *Geopolitics Quarterly*, Vol 6, No 4, pp 7-41 [in Persian].
4. Bashirieh, Hossein (2004), *Wisdom in Politics*, Tehran , Contemporary Kenning Institute[in Persian].
5. Behrooz Lak, Gholamreza (2006), *Islamic Politics and Globalization*, *Strategic Studies*, No.31[in Persian].
6. Bhatia, Aditi (2009), *The discourses of terrorism*, *Journal of Pragmatics* 41, pp 279-289.
7. Chandler, David (2003), *Rhetoric without Responsibility: The Attraction of Ethical Foreign Policy*, *British Journal of Politics and International Relations*, Vol. 5, No. 3.
8. Dalby, S (1990), *Creating the Second World War: The Discourse of Politics*, New York, Guilford.
9. Dalby, S & O Tuathail, G (1998), *Rethinking geopolitics*, New York/London: Routledge.
10. Epstein, Susan B (2008), *Democracy Promotion: Cornerstone of U.S. Foreign Policy? United States Congressional Research Service*.
11. Fairclough, Norman (2005), *Blair's Contribution to Elaborating a New Doctrine of International Community*. *Journal of Language and Politics* 4 (1), 41-63.
12. Firahi, Davood and Zahiri, Samad (2008), *Terrorism, Definition, History and Finding in Terrorism analyzing*, *Politics Magazine*.
13. Gallaher, Carolyn et al (2009), *Key Concepts in Political Geography*, SAGE Publications Ltd.
14. Ghiasian, Maryam (2007), *Reviewing Islam in American and British publication before 11.September , Criticism Discourse Analyzing*. PHD thesis in Tarbiat Modares University[in Persian].
15. Hafeznia, Moahammadreza et al (2010), *Applications Geopolitics Discourse with Hypothetical Enemy* , No.18, Page 1-30[in Persian].
16. Hall, Stuart (2003), *the Work representation*, in Stuart Hall (ed), *Representation: Cultural Representation and Signifying Practices*.

17. Howars, David (1988), Discourse Theory, Politics Science Season, Translated by Seyyed Ali Asghar Soltani, No.2 [in Persian].
18. Jahangiri, Jahangir and Sajad Fatahi (2011), Analyze of Ahmadinejad discourse in Presidential elections. Social studies of Iran magazine, round 5, N3[in Persian].
19. Jayyusi, Lena (1984), Categorization and the Moral Order, Boston, Routledge & Kegan Paul.
20. Laceste, Yves and Beatrice Giblin (1998), Reasons and Factors in Geopolitics, Translated by Ferasati Ali, Amin Publications[in Persian].
21. Lazar, Anita and Lazar, Michelle M (2004), The discourse of the new world order: 'out-casting' the double face of threat. Discourse & Society 15, pp 223–242.
22. Masoud, Anvar (2009), Islamophobia, Translated by Information and Security Research center, Tehran, Imam Hossein University[in Persian].
23. Mawdsley, Emma (2008), Fu Manchu versus Dr Livingstone in the Dark Continent? Representing China, Africa and the West in British Broadsheet Newspapers, Department of Geography, Cambridge University.
24. Moradi, Eskandar (2011), Geopolitics and Discourse, Doctorate Thesis, Tehran University[in Persian].
25. Ó Tuathail, G et al (2001), Political Thoughts in 20th century, Translated by Mohammadreza Hafeznia and Hashesm Nasiri, Tehran, politics and International Studies Office[in Persian].
26. Ó Tuathail, G (2002), Theorizing Practical Geopolitical Reasoning: The Case of the United States' Response to the War in Bosnia, Political Geography.
27. Ó Tuathail, G & Agnew, J (1992), Geopolitics and Discourse: Practical Geopolitical Reasoning in American Foreign Policy. Political Geography, 11(2), 190e204.
28. Rediehs, Laura J (2002), Evil. In: Collins, J., Glover, R. (Eds.), Collateral Language: A User's Guide to America's New War, New York university Press, New York, pp. 65–78.
29. Sorin, Verner and Tankard (2009), Communication Theory. translated by Alireza Dehghan, Tehran, university of Tehran Publications[in Persian].
30. Wardlaw, Grant, 1989. Political terrorism: theory, tactics, and counter-Measures, Second ed. Cambridge University Press, Cambridge.